

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشکال مرحوم آخوند بر صاحب مباحث مشرقیه

بحث در علیت فصل برای جنس بود که عرض شد طبق تعریفی که مرحوم آخوند در مسئله فصل و جنس داشتند مشاهده کردیم که خود جنس یک حقیقت خارجی مستقل نیست. بر این اساس ایشان اشکالی که به صاحب مباحث مشرقیه وارد می کنند، از برداشت ایشان نسبت به محلّیت و جرمیت افلاک ناشی می شود که در آنجا قائل به جزء ما لایتجزی و محلّ برای هیولا [شدند] که آن هیولا آن محل را به صورت جرمیت نسبت به افلاک درمی آورد.

ایشان نسبت به این قضیه ایراد دارند و می فرمایند که خود جسمیت فی حدّ نفسه بدون اینکه نوعی آن جسمیت را به کیفیت و نوع خاص دریاورد، نمی تواند تحصیل داشته باشد و تحصیل جسمیت به تحصیل فصل است. بنابراین چطور ایشان با توجه به این مسئله که فصلیت است که می تواند جنس را قوام

خارجی ببخشد، قائل به محلّ متقومّ به ذات قبل از
تعلق فصل به آن محل شدند؟! این اشکالی هست که
ایشان کردند و با این مسئله مطلب تمام می شود و
دیگر خیال می کنم تا آنجایی که [نیاز] بود صحبتش
بیان شده بود.

و العجبُ من صاحبِ المباحثِ المشرقيةِ مع تَقَطُّنِهِ بِهَذَا الْأَصْلِ حَيْثُ ذَهَلَ عَنْهُ حِينَ
أَقَامَ حُجَّةً عَلَى إِبْتِثَاتِ الْهَيْوَلِيِّ وَ قَدْ أَهْمَلَ فِي إِعْمَالِهِ وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ قَالَ بَعْدَ ذِكْرِ
تِلْكَ الْحُجَّةِ وَ قَدْ أوردَتَهَا عَلَى كَثِيرٍ مِنَ الْأَذْكِيَاءِ فَمَا قَدَحُوا فِي شَيْءٍ مِنْ مَقْدَمَاتِهِ وَ
خِلَاصَةُ حُجَّتِهِ الْمَذْكُورَةِ فِي إِبْتِثَاتِ الْهَيْوَلِيِّ لِجَسْمِيَةِ الْفَلَكَ أَنَّ جَسْمِيَةَ الْفَلَكَ يَلْزُمُهَا مَقْدَارٌ
مَعَيَّنٌ وَ شَكْلٌ مَعَيَّنٌ لِعَدَمِ قَبُولِهَا الْكُونَ وَ الْفَسَادِ وَ سَبَبُ الْزُورِ إِمَّا نَفْسُ الْجَسْمِيَةِ أَوْ
أَمْرٌ حَالٌ فِيهَا أَوْ مَبَايِنٌ لَهَا لَكِنَّ الْأَوَّلَ بَاطِلٌ وَ الْآلِزَمَ اشْتِرَاكُ الْأَجْسَامِ مَعَهَا فِي الْمَقْدَارِ
وَ الشَّكْلِ الْمَعَيَّنِ.^۱

صاحب مباحث مشرقیه با اینکه توجه به این اصل
داشتند که تعین آن هیولا و آن جنس به واسطه خود
فصلیت است و بدون آن واسطه خود هیولا یا آن
جنس نمی تواند تحصیل داشته باشد، این مسئله از
ایشان مغفول واقع شد.

ایشان اقامه حجت بر اثبات هیولا کردند، اثبات
تعین و تحصیل هیولا در اینجا منظور است در حالی که
ایشان در اعمال دادن این هیولا قائل به اهمال شدند
یا اینکه خود هیولا در اعمالش مهمل است. از این
مسئله عجیب تر این است که بعد از اینکه ایشان این
حجت را اقامه کردند - حالا حجت را خودش می آید

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۱.

می‌گوید - می‌فرمایند که اینها در هیچ‌کدام از مقدمات اثبات هیولا نسبت به اجرام [آن را] قطع نکردند و پذیرفتند. [حجتی که] ایشان در اثبات هیولا برای جسمیت فلک ذکر کردند این است که در خود جسمیت فلک، اگر ما فلک را جسم بدانیم بنابراین این فلک باید دارای کم و کیف باشد و مقدار آن هم مشخص باشد چون مقدار جرم مشخص است و دارای شکل هم باید باشد چون جرم دارای حجم تعلیمی است که هر حجم تعلیمی مترتب بر حجم طبیعی است؛ زیرا این جسمیت فلک نمی‌تواند کون و فساد را قبول بکند چون امر ثابتی است که خود موجب ظهورات متفاوت و مختلف است و باید خود آن هیولا دارای هویت ثابت باشد زیرا اگر قرار باشد هویت هیولا تغییر پیدا بکند بنابراین دیگر هیولا نیست. پس در فساد چه چیزی می‌خواهد جایگزین آن صورت اولیّه برای هیولا بشود؟! وقتی که شکل و کمّ این کتاب در حال تغییر و تبدّل است، خود اصل کتاب باید ثابت باشد حالا اگر در یک طرفه‌العینی در کتاب فساد عارض بشود، دیگر

چیزی باقی نمی ماند لذا در اثبات هیولا می فرمایند که هیولا اثبات کون و فساد نمی کند بلکه او ظرف و محل برای کون و فساد است که بر صورت و شکل و ظهور خارجی او عارض می شود.

اینکه در اینجا داریم؛ **يلزُمُها معيَّنٌ، مقدارٌ معيَّنٌ** و **شكْلٌ معيَّنٌ** دلیل لزوم آن چیست؟ یا خود جسمیت مطلقه اقتضای این مقدار معین و شکل معین را می کند یا امری است که در آن جسمیت حلول می کند و خود آن جسمیت نیست بلکه یک امری است که خارج از جسمیت است یا مباین با اوست. اولی باطل است که خود جسمیت باشد؛ چون اگر خود جسمیت در اینجا باشد باید همه اجسام با آن هیولا در مقدار و شکل معین اشتراک داشته باشند در حالی که می بینیم مقدار و شکل اجسام متفاوت است و خصوصیات هر جسمی با جسم دیگر هم فرق می کند پس این مسئله لزوم به خود جسمیت **مِن حَيْثُ هِيَ هِيَ** بر نمی گردد.

كذا الثاني لأنَّ الكلامَ في لزومِهِ آتٍ بعينه و الثالثُ أيضاً لِتساوي نسبةِ المُباينِ إلى جميعِ الأجسامِ فبقيَ أن يكونَ لزومُ التَّشكُّلِ و التَّقَدُّرِ لِجسميةِ الفلكِ بواسطةِ محلِّ تلكَ الجسميةِ و هو المطلوبُ انتهى.

اما اینکه یک امر حال بر او باشد این هم به همین جهت همین طور است و برای او هم همین دلیل در

اینجا خواهد آمد که اگر به واسطه امر حال باشد
بنابراین باید همه اجسام بتوانند همان خصوصیت
شکل را داشته باشند که ندارند، که [دلیل این
لزومیت] به واسطه یک امر خارج از او باشد و مابین
با او باشد، این هم همین طور نمی شود چون نسبت
مابین به همه اجسام مساوی است و همه اجسام با
آن مابین نسبت واحد را دارند پس اگر امر مابین
بخواهد باعث مقدار و شکل معین بشود، این امر
مابین در بقیه اجسام هم هست پس چرا شما در آنجا
این تعیین و مقدار و شکل خاص را نمی بینید و
اختلاف می بینید؟! پس از اینجا نتیجه می گیریم که
به خود جسمیت برمی گردد. بنابراین جسمیت باید
تعیین و تحصیل داشته باشد. این تشکل و این مقداری
که برای جسمیت فلک وجود دارد، به واسطه خود
جسمیت فلک است نه به واسطه امر دیگر و نه
به واسطه امر مابین و نه به واسطه امر حال، بلکه خود
جسمیت فلک بخصوصه ... نه جسمیت مطلقه؛
چون در جسمیت مطلقه اشکال پیدا می شود که باید
مقدار همه اجسام معین باشند. این مغالطه ای که در

اینجا شده این است که به این اضافه جسمیت مغلطه شده است. شما وقتی که جسمیتِ فلک می‌گویید بالأخره آمدید آن جسمیت را از بقیه جسمیت‌ها خارج کردید. خب صحبت در تخصص است شما که می‌خواهید این جسمیت را مخصّص کنید پس مخصّص چه بوده است؟!

دیده‌اید بعضی‌ها یک صحبت‌هایی می‌کنند و بین صحبت‌های خود یک طوری می‌رود رد می‌شود، باید آن وسط میچ او گرفته بشود که بایست آقا از اینجا رد بشویم بعد آن وقت ادامه بدهید! در جسمیت فلک یک دفعه مسئله خراب می‌شود به واسطه محلّ این جسمیت است که فلک بودن است. در نتیجه به اینجا می‌رسیم که خود جسمیت فلک آن هیولا برای اجرام سماوی باید دارای تشکّل و مقدار خاص باشد.

نقدی که ایشان بر این دلیل وارد می‌کنند [این است که] صورتی که منوعه فلک است، خود فلک را نوع می‌بخشد، اولاً او را از سایر اجرام سماوی جدا می‌کند و بعد برای هر جرم از اجرام فلک یک تشکل خاصی را به وجود می‌آورد.

استاد: نسبت به سایر اجسام است چون اینها زمین را جدای از افلاک می دانستند. آن را نقطه ثابتی می دانستند و بعد سایر افلاک مافوق را دارای یک جوهر دیگری می دانستند و زمین را داخل در آن افلاک نمی دانستند و این براساس [مطالب] قدیم است. البته این چیزهایی هم که اینها می گویند بی حساب نیست؛ یعنی اینها یک حقایقی را متوجه می شدند که به واسطه آن حقایق برای خود فلک یک جوهری غیر از جوهر سایر اجرام مثل موجودات و طبایع معتقد بودند و آن خصوصیت را به همان محلّ خاصّ اینها برمی گرداندند. از نظر تأثیرهایی که اجرام سماوی در این عالم ایجاد می کنند و خصوصیتی که به واسطه اقتران اجرام سماوی در یکدیگر هست و آن نفس کلی مدیر و مدبّر اجرام سماوی، اینها قائل به یک تشکّل خاصی از خلقت برای این فلک بودند که آن را در سایر چیزها نمی دیدند.

اشکال به مرحوم علامه طباطبائی در معنی تشهّب

فرض کنید که در یک ستاره یا یک سیاره قائل به

این تأثیر بودند و در سیاره دیگر قائل نبودند یعنی می‌خواهم بگویم که یک هم‌چنین تفکری ریشه دارد و همین‌طوری صبح بلند نشدند تا این مسائل را سرهم کنند بلکه یک مطالبی بوده است و اینها یک اختلافاتی در تأثیر و تأثرات در اجرام می‌دیدند و یک تغییر و تحولاتی در آنها مشاهده می‌کردند. در مورد نفس فلکیت در آیات قرآن هم داریم؛ ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱ اینها فلک را دارای نفس قاهر و غالب بر اجرام و کرات سماوی می‌دانستند و در آنجا اتصال نفس انسان را با آن فلک موجب بروز بعضی از حالات می‌شماردند البته بیهوده نیست و مسائلی از این قبیل هست ولی اینها از کیفیت ربط بین غفلت کردند. البته من به یک مناسبتی این قضیه را در همین افق وحی آورده‌ام، در آن آیه ﴿إِلَّا مِّنْ أَسْفَلِ السَّمَاءِ فَاَتَبَعَهُ سِحَابٌ مُّبِينٌ﴾^۲ و داریم که ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۷۰:

«و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

۲. سوره حجر (۱) آیه ۱۸.

ترجمه: «لیکن هر شیطانی برای سرقت سمع (یعنی برای دزدیدن و دریافتن

الدُّنْيَا بِمَضْيَاحٍ وَجَعَلْنَهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ
 وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ^۱؛ چگونه آسمان
 دنیا رجم شیاطین است و در آنجا ما یک اشکالی بر
 مرحوم علامه داریم که به نظر می‌رسد شاید در اینجا
 دچار اشتباه شدند.^۲

معنای شهاب در آیه ﴿إِلَّا مَنْ أَسْرَقَ أَلْسَمَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾

نظم سیارات به واسطه جنبه مثال و مکلوتی شان

ما درباره کیفیت وجود آن نفس کلی در افلاک
 یک صحبتی داریم که منکر این مسئله نمی‌توانیم
 بشویم، گرچه این کرات سماوی را دارای یک
 موجود بی‌جان و جسم متحرک می‌بینیم ولی این
 موجود بی‌جان و جسم متحرک به واسطه همان جنبه
 مثالی و مکلوتی که دارد در تحت تسخیر آن امر
 معنوی و علت مافوق خودش هست و الا از نظام
 وجودی خود به‌طور کلی خارج خواهد شد و همان

سخن فرشتگان عالم بالا) به آسمان نزدیک شود تیر شهاب و شعله آسمانی
 او را تعقیب کند.» (محقق).

^۱. سوره ملک (۶۷) آیه ۵.

ترجمه: «و ما آسمان دنیا را به چراغ‌های انجم رخشان زیب و زیور دادیم و
 به تیر شهاب آن ستارگان شیاطین را رانندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها
 مهیا ساختیم.» (محقق)

^۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۴۲۱.

جنبه مثالی است که موجب رجم شیطان است نه این

جنبه خاکی بودن آن!

چگونگی تأثیر نفس فلکی بر عالم ماده

هر شهابی که می آید و حرکت می کند دو حالت و دو جنبه ایجاد می کند؛ یکی جنبه فیزیکی است که در حال حرکت است و در اثر برخورد با آن شیاطین از آنجایی که خود شیاطین یک جنبه تعلق مادی دارند، برای آنها ایجاد صدمه و صدمه می کند و به واسطه آن صدمه‌ای که ایجاد می کند نفس آنها را از اتصال به ملکوت خود همین اجرام سماوی باز می دارد. این مسئله در بین سابقین مورد توجه بوده است یعنی می خواهم بگویم که مسئله خیلی بی ریشه نیست بلکه خیلی مورد توجه بوده است و بر همین اساس کارهایی انجام می دادند و ختوماتی داشتند و اموری انجام می دادند همه اینها براساس همین تأثیرات نفس فلکی است و به نتیجه هم می رسیدند. در مسائلی که مربوط به علوم غریبه است و ارتباط بین اجرام سماوی با یکدیگر و تأثیر آن اجرام بر حوادث پایین و حوادث این عالم وجود دارد، مطالب در این باره خیلی زیاد است یعنی خیلی محلّ

ابتلاء است و واقعیت هم دارد یعنی همان طوری که در امور ظاهری ما این مطالب را می بینیم مانند جذر و مدّ که می گویند: به واسطه ماه اتفاق می افتد، در همین قضیه به واسطه خود تأثیرهایی که به وجود می آورد، بعضی از اشیاء را می بینیم؛ بعضی از گیاهان دارای این خصوصیت هستند و بعضی از گیاهان دارا نیستند. گیاهی که در این منطقه باشد این خصوصیت را دارد، همان گیاه در منطقه دیگر باشد این خصوصیت را ندارد. این به خاطر مسائل فیزیکی نیست بلکه به خاطر کیفیت اثری است که در آنجا یک هم چنین اثری در نفس آن گیاه وارد شده است و الا اگر آنها را در آزمایشگاه نگاه کنید از نظر فیزیکی هر دو یکی هستند و هیچ تفاوتی باهم ندارند یا اگر از نظر فیزیکی هم خاصیتی در آن پیدا شده است به او برمی گردد؛ یعنی آن جنبه ملکوتی است که آمده و این گیاه را به کیفیت و به شکل دیگری درآورده است. در اینها خیلی مسائل و اسراری هست که آنهایی که تا حدودی با این مسائل آشنایی دارند، ادراک می کنند. حالا اینجا دیگر مطلب زیاد است.

مثلاً در کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلفه شبانه روز این طور هست که این ذکر در بین الطلوعین یک اثری دارد ولی همین ذکر در اول غروب آفتاب اثر عکس دارد! یک ذکر است و ذکر هم که چیزی نیست، تیر و کمان که نیست بردارید بزنید! یک ذکری است که شخصی می گوید اما کیفیت ارتباط عالم و ارتباطی که انسان با این پدیده ایجاد می کند در کیفیت تأثیر ذکر اثر خیلی عجیبی دارد که همین ذکر در یک حالت، اثر قابضیت دارد ولی در یک جای دیگر اثر انبساط دارد، در یک جا نسبت به امور زندگی و امور حیات اثر یُسْر دارد و در یک جا اثر عسر دارد. این مسئله یُسْر و عُسْر به کیفیت ارتباط برمی گردد لذا نسبت به بعضی ها می گویند که چیز نکنید.

لزوم خوانده شدن ادعیه در همان ساعت معین شده از شبانه روز

من باب مثال شما اگر بخواهید دعای صباح را که در بین الطلوعین خوانده می شود در عصر بخوانید یک هم چنین اثری ندارد. دعای صباح باید در بین الطلوعین خوانده بشود، دعای سمات باید در

عصر جمعه خوانده بشود. اگر بگویند که من دعای سمات را یک ساعت قبل از ظهر می‌خوانم، فایده‌ای ندارد بلکه هرکدام از اینها جایگاه خاص خود را دارند. این مسئله‌ای هست که در مورد اجرام سماوی و کیفیت تأثیر نفوس می‌گفتند که به اینجاها هم کشیده می‌شود.

لزوم اطلاع استاد بر کیفیت نفوس و خواصّ اذکار

لذا می‌گویند که هر کسی نمی‌تواند هر ذکری را به هر کسی بگوید به خاطر همین است که باید اول از تأثیر و خواصّ اذکار اطلاع داشته باشد، دوم از کیفیت خصوصیت نفوس هم باید اطلاع و اشراف داشته باشد چون بدون آن نفوس یک دفعه شدّرسنا به پا می‌کند. یک چیزی می‌خواهد بدهد ولی به جای دیگری خواهد رسید و خطراتی در اینجا پیش می‌آید. این خطرات یا خطرات جسمی است یا خطراتی است که به شئون و این چیزها برمی‌گردد و همه اینها ناشی از عدم [اطلاع] است و این مسئله به آن قضیه برمی‌گردد. ولیکن حل این مطلب این است که آن تأثیر نفس ملکوتی افلاک است و خود جرم کاری ندارد.

و لا يخفى إنَّ الصورةَ المُنَوَّعةَ لِلْفَلَكِ التي هي مبدأُ فصلِهِ المُقَوِّمِ لِجِنْسِهِ الَّذِي هو الجسمُ المطلقُ متقدِّمٌ في مرتبةِ الوجودِ على الجسميةِ فيكونُ علةً لِلزومِ المقدارِ و الشكلِ المختصينِ بِالْفَلَكِ و لا يلزَمُ شيءٌ مِنَ المفاوِدِ التي ذكرها هُنَاكَ فَتَفْتَنُ.^١

[مخفی نماند] که آن صورت که مبدأ فصل برای

آن فلک است که مقوم جنس فلکیت است و آن

جسم فلک عبارت از جسم مطلق است و تا اینکه آن

صورت منوعه نباشد معنا ندارد که جسمیت بیاید

تقدم داشته باشد. چگونه می شود جسمیت که جنبه

ابهام دارد، تقوّم داشته باشد؟! شما خودتان دارید

می گوید که مبهم و غیرمشخص و غیرمتعیّن است

پس جسمیت مطلقه فلک که با فصل منوع به صورت

اجرام سماوی درمی آید، نمی تواند خودش روی پای

خود بایستد و قوام داشته باشد. پس همین [صورت]

علت برای لزوم مقدار و شکلی است که هردو به

فلک اختصاص دارند پس مفاویدی که در آنجا ذکر

کردند و ایشان هم در اینجا چندتا از آن را آوردند،

دیگر در اینجا پیدا نمی شود.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^١. الحکمة المتعالیة، ج ٢، ص ٣١.